

عصر جهالت مدرن (وقتی انسان همه چیز را فتح کرد، جز خود را)

قاعده تاریخ این بود که بشر با هر گام به سوی پیشرفت، اندکی نیز به انسانیت نزدیک تر شود. انتظار می رفت پس از قرن ها جنگ، خونریزی، برده داری، استعمار، نسل کشی و ویرانی، جهان آرام آرام به جایی برسد که دست کم حرمت انسان ارزشی داشته باشد؛ جایی که رنج انسان ها کمتر شود، همدلی بیشتر گردد و فاصله میان پیشرفت مادی و بلوغ اخلاقی کاهش یابد. اما جهانی که امروز پیش روی ما قرار دارد، روایت دیگری را بازگو می کند.

ما هرگز تا این اندازه ثروتمند نبوده ایم، اما شاید هیچگاه تا این اندازه فقیر نبوده ایم. هرگز تا این اندازه به یکدیگر متصل نبوده ایم، اما شاید هیچگاه تا این اندازه تنها نبوده ایم. هرگز تا این اندازه درباره آزادی سخن نگفته ایم، اما شاید هیچگاه تا این اندازه اسیر نبوده ایم. اسیر چه؟ اسیر «خود». اسیر همان من کوچکی که آرام آرام به مرکز جهان تبدیل شده است.

تراژدی بزرگ عصر ما این نیست که انسان ها با یکدیگر می جنگند؛ تراژدی بزرگتر آن است که دیگر درد یکدیگر را احساس نمی کنند. گویی بشر وارد مرحله ای از تکامل شده که در آن تکنولوژی رشد کرده، اما عاطفه عقب مانده است؛ ابزارها پیچیده تر شده اند، اما روح انسان ساده تر و تهی تر گشته است. زندگی خود محور، بدون آنکه حتی نیاز به جنگی بزرگ داشته باشد، به آرامی در حال فرسایش بنیان های تمدن است.

در چنین جهانی، انسان دیگر خود را در غم دیگری شریک نمی داند. فقر، تا زمانی که پشت پنجره خانه ما نباشد، مسئله ما نیست. جنگ، تا زمانی که فرزندان ما را نکشد، خبر شبانه است. گرسنگی، تا زمانی که سفره ما را خالی نکند، یک آمار است. مرگ، تا زمانی که به خانه ما نیاید، یک تیتیر روزنامه است. و این شاید خطرناکترین شکل سقوط اخلاقی باشد؛ زمانی که رنج انسان ها به اطلاعات تبدیل شود و نه به احساس.

من این دوران را «عصر جهالت مدرن» می نامم. جهالتی که دیگر شبیه جهالت قرون گذشته نیست.

جهالت قدیم از ندانستن می آمد؛ جهالت امروز از غرق شدن در دانستن های بی فایده است. انسان امروز درباره همه چیز اطلاعات دارد، اما کمتر از هر زمان دیگری خود را می شناسد. او قیمت سهام را می داند، اما ارزش زندگی را نه. آخرین مدل تلفن همراه را می شناسد، اما معنای آرامش را نه. می تواند هزاران کیلومتر آن سوتر را ببیند، اما از دیدن انسان کنار دستش عاجز است. تمامی معیارهای موفقیت نیز تغییر کرده اند. زیباتر دیده شدن. ثروتمندتر دیده شدن. مشهورتر دیده شدن.

بیشتر دیده شدن. گویی تمام زندگی به مسابقه‌ای برای جلب توجه تبدیل شده است.

انسان مدرن ساعت‌ها تلاش می‌کند تا تصویری جذاب از خود بسازد، اما کمتر زمانی را صرف ساختن خود می‌کند. شبکه‌های اجتماعی پر از لبخندهایی هستند که پشت آن‌ها اضطراب پنهان شده است. پر از موفقیت‌هایی که بر تنهایی بنا شده‌اند. پر از آدم‌هایی که همه چیز دارند، جز آرامش. و شاید به همین دلیل است که هرچه ساختمان‌ها بلندتر می‌شوند، روح‌ها کوتاه‌تر می‌شوند. هرچه امکانات بیشتر می‌شود، احساس پوچی نیز عمیق‌تر می‌گردد. هرچه رفاه گسترش می‌یابد، اضطراب نیز گسترده‌تر می‌شود.

کافی است به اطراف خود نگاه کنیم. چهل سال پیش کمتر کسی تصور می‌کرد روزی روان‌شناسی و روان‌درمانی به یکی از بزرگ‌ترین صنایع جهان تبدیل شود. امروز اما در بسیاری از شهرها، مراکز روان‌درمانی تقریباً به اندازه داروخانه‌ها دیده می‌شوند. روان‌پزشکان، روان‌شناسان، مشاوران خانواده، درمانگران اضطراب، متخصصان افسردگی و صدها شاخه دیگر روز به روز بیشتر می‌شوند. این به معنای بی‌ارزش بودن این علوم نیست؛ برعکس، وجود آن‌ها ضروری و ارزشمند است. اما خود این گسترش، یک پرسش بزرگ را مطرح می‌کند: **اگر ما تا این اندازه پیشرفت کرده‌ایم، پس چرا تا این اندازه زخمی شده‌ایم؟** اگر جهان این همه امکانات فراهم کرده، پس چرا این همه انسان از درون خالی است؟

شاید پاسخ در همان نقطه‌ای نهفته باشد که تمدن مدرن کمتر به آن توجه کرده است: انسان فقط با مصرف کردن زنده نمی‌ماند. انسان فقط با داشتن خوشبخت نمی‌شود. انسان فقط با دیده شدن آرام نمی‌گیرد. روح انسان چیزی بیش از مجموعه‌ای از نیازهای مادی است. او نیاز دارد دوست بداند.

نیاز دارد دوست داشته شود. نیاز دارد خود را بخشی از چیزی بزرگ‌تر از خویش بداند. نیاز دارد در غم دیگری شریک شود و بداند که زندگی فقط «من» نیست. تمدن‌ها زمانی سقوط نمی‌کنند که فقیر شوند. بسیاری از تمدن‌ها در اوج ثروت سقوط کرده‌اند.

تمدن‌ها زمانی فرو می‌ریزند که «ما» جای خود را به «من» بدهد. زمانی که انسان‌ها دیگر خود را در سرنوشت یکدیگر شریک ندانند. زمانی که جامعه به مجموعه‌ای از جزایر تنها تبدیل شود. زمانی که موفقیت فردی جای مسئولیت جمعی را بگیرد. و شاید بزرگ‌ترین پرسش عصر ما همین باشد:

آیا ما واقعاً پیشرفت کرده‌ایم، یا فقط ابزارهای پیشرفته‌تری برای پنهان کردن تنهایی، اضطراب و پوچی خود ساخته‌ایم؟ اگر پاسخ دومی باشد، آن‌گاه باید پذیرفت که مشکل اصلی بشر امروز کمبود

تکنولوژی نیست؛ کمبود انسانیت است. و هیچ تمدنی، هرچقدر هم قدرتمند، بدون انسانیت دوام نخواهد آورد.

مهدی روسفید- زوریخ

21.07.2027